**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه صد و بیست و چهارم\_ 13 آذر 1400**

**[تعلیقۀ سوم در جهت دوم؛ تلاش مدرسۀ خلافت در انتساب نهی کتابت به پیامبر]**

تعلیقۀ دیگری که به عنوان تکلمله بر فرمایش سید سیستانی داریم. سعی مدرسۀ خلافه بر این است که وانمود کند اولین نهی از کتابت حدیث، از جانب خود رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده است و ایشان بوده اند که صریحا اصحاب را از نگارش حدیث منع کرده اند. و اهالی این مدرسه به تأسی از پیششینیان خودشان که پیامبر بزرگوار اسلام، این چنین کرده اند.

در پاسخ این سخن می گوییم اگر نهی پیامبر بر فرض ثبوت، نهیی موردی و مقطعی بوده است، بحثی ندارد، در یک زمان خاص در یک موقعیت ویژه به یک شخص خاصی بفرماید این را ننویس، مشکلی ندارد البته اگر اثباتا ثابت شود. نهی موردی و مقطعی پیامبر از روی حکمت و مصالحی بوده که ایشان تشخیص داده و نهیی کرده است، مشکلی نیست اما این که بفرماید پس از من احادیث را جمع آوری نکنید، و نهی کرده باشد از جمع آوری و کتابت حدیث، این قابل قبول نیست، و چنین روایاتی مردود است. به این جهاتی که عرض می کنم:

1. **[تدوین حدیث توسط ابی بکر و صحابه مخل این ادعا]**

اگر چنین نهیی بوده است، چرا در رأس همه ابوبکر و پس از او بقیۀ صحابه أحادیثی را تدوین کرده اند، چون اگر احادیثی تدوین نشده بود، امر به اعدام و احراق معنا نداشت، در آن کتابی که معرفی کردم، منع تدوین الحدیث، اسباب و نتائج، نام 23 نفر از اصحاب را ذکر می کند، که این‌ها در پروندۀ علمیشان نگارش احادیثی از پیامبر اکرم است، حال بگذریم از وجود مقدس مولی المولی سلام الله علیه که قبلا گفتیم.[[1]](#footnote-1)

1. **[ناسازگاری این ادعا با آیات قرآن و مسألۀ خاتمیت حضرت]**

ما چگونه قبول کنیم این روایات را از پیامبر اکرم و حال آن که خود قرآن فرموده است**، أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ[[2]](#footnote-2)**، آیا اطاعت پیامبر فقط برای کسانی است که درک محضر ایشان کرده اند، آیا **ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا[[3]](#footnote-3)** ، فقط برای اصحاب پیامبر است و بس یا تا دامنۀ قیامت است؟

مگر نه این است که این پیامبر را همه ما مسلمین بلا شک و ریب، پیامبر خاتم می بینیم، مگر نه این است که دین او جاودانه باید بماند؟ آیا اگر قرآن مکتوب نمی شد، در حافظه ها فقط باقی می ماند، می توانستیم تا قیامت ادعا کنیم بالاتر از این دین و این کتاب، دین و کتابی نیست یا طبیعتا باید یک مکتوبی به نام قرآن کریم موجود باشد، اگر سخن پیامبر اکرم صلی الله علیهو آله و سلم نور است، درس است، معیار است، آیا نباید اینها محفوظ و مکتوب با امانت خاص در نسل ها پس از نسل قرار بگیرد، تا بتوانند بگویند ما از پیامبر داریم اطاعت می کنیم؟

اگر قرآن کریم فرمود: **لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ[[4]](#footnote-4)** باید این اسوه حسنه فقط در حافظه ها بماند و یکی به دیگری بگوید تمام و این اسوه حسنه نباید به عنوان درس و دستور العمل به دیگران برسد؟

آیا پیامبری که همه کارهایش حکیمانه است، آیا این دستور حکیمانه است؟ آیا قرآن نفرمود: **يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ[[5]](#footnote-5)**، این حکمت‌ها باید فقط شنیده شود و نوشته نشود؟

چگونین این احادیث را با آیات قرآن کریم جمع می کنند، چگونه این احادیث را از خاتمیت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم جمع می کنند.

1. [لزوم کتابت در امور عادی انسان]

اگر یک دِینی به دیگری پرداخت شود به صراحت قرآن باید شاهد و سند داشته باشیم، آیا یک دِین مادی مهم است یا سخنان اسوۀ حسنۀ انسانیت، چطور قرآن بگوید دِین‌تان را بنویسنید، اما پیامبرش بفرماید از من چیزی یادداشت نکنید، چطور قبول کنیم دینی که تمجید از قلم، تمجید از کتاب می کند، پیامبرش بیاد بگوید از من چیزی ننویسید، بلکه باید نوشته شود و درست هم نوشته شود.

بله درست است پیامبر کسی را که صلاح نمی دیده است، منع کرده باشد اما این ادعا که پیامبر از اصل کتابت منع کرده باشد، قابل پذیرش نیست.

1. [دعوت قرآن به علم و تعقل]

چگونه این حدیث را قبول کنیم و حال این که قرآن کریم این همه دعوت به علم و عقل و فقه و تدبر و تعقل می‌کند؟ آیا می توان از این راه‌ها وارد شد بدون این که اسناد مکتوب معتبر از رسول خدا داشته باشیم که سرمایۀ علم و عقل و تامل و تعلیم، تدبر و تفکر باشد؟ کفانا کتاب الله گفتن با این حقیقت سازگاری دارد؟

1. [مستند نکردن احراق به امر نبی توسط خلفاء]

چگونه این حدیث را ما بپذیریم اگر پیامبر اکرم چنین نهیی داشت، اولا ابابکر نباید می نوشت چنان که عرض شد و ثانیا حال که نوشته باید احراق و اعدام را مستند به نهی پیامبر کند، نگوید چون به برخی اعتماد داشتم و اشتباه کرده بودم. اصلا مقتضی برای نوشتن نبوده است، نه این که بگوید چون ممکن است در نقل ها اشتباهاتی صورت گرفته باشد.

1. [جمع اصحاب توسط خلیفه دوم برای شور در بحث احادیث منافی این ادعا]

اگر چنین نهیی از اصحاب، مسلّم بوده است چرا خلیفۀ دوم اصحاب را جمع کرد که من چکار کنم در مورد احادیث:

**إنّ عمر بن الخطّاب أراد أن يكتب السنن فاستشار في ذلك أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، فأشاروا عليه أن يكتبها**، خود عمر طبق این نقل می خواست بنویسد، خب چرا می خواست بنویسد، مگر نگفت پیامبر نهی کرد، نهی مطلق است، چرا صحابه مشاوره دادند که بله بنویس؟

**فطفق عمر يستخير الله فيها شهراً، ثمّ أصبح يوماً، وقد عزم الله له، فقال: إنّي كنت أردت أن أكتب السنن، وإنّي ذكرت قوماً كانوا قبلكم كتبوا كتباً، فأكبّوا عليها، فتركوا كتاب الله تعالى، وإنّي والله لا أُلبِسُ كتابَ الله بشيء أبداً [[6]](#footnote-6)**

اصلا این حرف ها و بهانه ها چرا؟ بگوید پیامبر نهی کرده است و من نمی گذارم کسی حدیث بنویسد.

**إنّ عمر بن الخطّاب أراد أن يكتب السنّة ثمّ بدا له أن لا يكتبها، ثمّ كتب في الاَمصار: مَن كان عنده منها شيء فليمحه! [[7]](#footnote-7)**

یعنی چی؟ با وجود نهی پیامبر این‌ها دست مردم بود، چرا تبدل رای حاصل شد خب از اول همین را می‌گفتی.

**إنّ عمر بن الخطّاب بلغه أنّه قد ظهرت في أيدي الناس كتب، فاستنكرها وكرهها، وقال: أيُّها الناس! إنّه قد بلغني أنّه قد ظهرت في أيديكم كتب فأحبُّها إلى الله أعدلها وأقومها، فلايُبقينَّ أحدٌ عنده كتاباً إلاّ أتاني به، فأرى فيه رأيي.[[8]](#footnote-8)** من باید این کتاب ها را ببینم و ممیزی من به آن عبور بکند، برخی از کتاب ها را آوردند نپسندید آتش زد آن‌ها را.

چه لزومی دارد این همه سخن گفتن از اول می گفتند ما جلوی احادیث را می گوییم چون پیامبر نهیی کرده است.

بنابراین هرگز نمی توانیم نهیی از پیامبر به عنوان نهی مطلق از کتابت حدیث بپذیریم، تازه خواهیم گفت اگر این منع از پیامبر بوده است، چرا بعدا برداشته شد، پس معلوم می شود این نهی صحیح نبوده و دست سیاست پشت این نهی بوده است.

این تمام کلام در تعلیقۀ سوم و جهت دوم.

[جهت سوم در دوران دوم تدوین حدیث؛ آثار منع تدوین حدیث]

جهت ثالثۀ که جناب آیت الله سیستانی مطرح می کنند[[9]](#footnote-9)، بحث بسیار خوبی است و آن آثار این منع از تدوین حدیث است. سیاستی که توسط خلیفۀ اول آغاز شد و مخصوصا در زمان خلیفۀ دوم به اوج رسید چه آثاری داشت.

[اثر اول؛ عدم توقف منع به زمان خلیفۀ دوم]

اثر اول این است که این در عمر خلاصه نشد، خلیفۀ سوم هم این را ادامه داد، معاویه هم کذلک، از عثمان نقل شده است، روی منبر می گفت **لا یحل لاحد یروی حدیثا عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم اسمع به فی عهد ابی بکر و لا عهد عمر**،[[10]](#footnote-10) خب مگر تو خودت جز اصحاب پیامبر نیستی چطور نمی گویی حدیثی که از پیامبر باشد و من شنیده باشم، ان چطور حرف زدنی است؛ چرا می گویی حدیثی که از ممیزی ابوبکر و عمر گذشته باشد، معاویه می **گوید اتقوا الروایات عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا ما کان یذکر منها فی زمن عمر فان عمر کان یخف الناس فی الله تعالی**[[11]](#footnote-11)

احادیثی که دز زمان عمر در زبان بود ان ها را بیاورید چون عمر مردم را در راه خدا می ترساند و نمی گذاشت هر حدیثی را نقل کنند.

آقای سیستانی می فرماید **و الوجه فی جعل المعیار ما یذکر فی عهد عمر واضح**، مردم هم الناس علی دین ملوکهم، **حتی قال ابن أبی لیلی لقد ادرکت** **فی هذا المسجد عشرین و مأة من الانصار** **و ما منهم من احد یحدث بحدیث الّا ودّ أن أخاه کفاه الحدیث،** یعنی هر کس از این ها حدیثی را می خواست نقل کند، در تلاش بود از دیگری برای خود موید بیاورد چون جرأت نقل احادیث را نداشتند.

پس اولین اثر سوء منع تدوین حدیث این شد که این امر در زمان خلیفۀ دوم تمام نشود، بلکه این در زمان عثمان و معاویه هم ادامه پیدا کند. آن‌ها هم احادیث را گزینش کرده و احادیثی را که مضرر دستگاه خلافتشان بود، طرد کردند. این یک اثر سوء منع تدوین حدیث ان شاء الله جلسۀ آینده ادامه بحث.

و صلی لله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. ص 178 تا ص 184. [↑](#footnote-ref-1)
2. نساء: 59. [↑](#footnote-ref-2)
3. حشر: 7. [↑](#footnote-ref-3)
4. احراب: 21. [↑](#footnote-ref-4)
5. جمعه: 2. [↑](#footnote-ref-5)
6. منع تدوین الحدیث، ج 1، ص 33 [↑](#footnote-ref-6)
7. همان. [↑](#footnote-ref-7)
8. همان. [↑](#footnote-ref-8)
9. ر.ک: تقریرات تدوین الحدیث، ص 22 به بعد. [↑](#footnote-ref-9)
10. همان، ص 23. [↑](#footnote-ref-10)
11. همان. [↑](#footnote-ref-11)